



رَدِّیَه

دین در خدمت انسان یا انسان در خدمت دین

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
(خوزه‌های علمی)

شبهات

شبهه‌شناسی ■ گفت‌وگو با سید و پاسخ‌گویی

ضمیمه ماهنامه شبهات

shobhe.pasokh.org

فهرست

۵	مقدمه
۷	چکیده
۹	پیشگفتار
۱۱	مسئله اول
۱۱	آیا دین برای خدمت به انسان آمده است یا انسان برای خدمت به دین است؟
۱۹	مغالطه دوگانه «دین فدای انسان یا انسان فدای دین»
۲۲	رابطه دوسویه و تعاملی دین و انسان
۲۸	مغالطه «جزء و کل»
۲۹	نقد برداشت‌های فیزیکیالیستی و مادی‌گرایانه
۳۰	خدمات پیدا و پنهان دین
۳۳	مسئله دوم
۳۳	«حفظ نظام» در میان تفسیر درست و نادرست
۳۹	جمع‌بندی: رابطه تعاملی، نه تقابلی

مقدمه

این شبهه که دین در خدمت انسان است یا انسان در خدمت دین، پیش فرض خود را بر تعیین یکی از دو سمت معادله قرارداده است که در صورت تعیین هر یک، شبهات اعتقادی دیگری بروز می‌نماید در حالی که الزامی به التزام علی‌الاطلاق به یک سوی معادله نیست.

در این شماره از ردیه با عنوان «دین در خدمت انسان یا انسان در خدمت دین» بر آن هستیم تا به بررسی عالمانه این شبهه پرداخته و با تبیین رابطه انسان و دین، پاسخی منطقی ارائه نماییم.

"ردیه" پاسخی به شبهات بنیادین، اساسی و پایه‌ای است؛ شبهاتی که سبب ایجاد شک و تردید در مبانی و بنیادهای اعتقادی، باورهای مهم و تأثیرگذار دینی شده و ذهن و عاطفه مخاطبان را با چالش روبرو می‌کند.

بر خود لازم می‌دانیم از زحمات حجج اسلام
والمسلمین آقایان شاکرین و دردشتی جهت پاسخ به
این شبهه تشکر نماییم.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات
حوزه‌های علمیه

چکیده

بررسی و تحلیل نسبت میان دین و انسان و به دنبال آن، نسبت خواسته‌های دین از انسان و خواسته‌های انسان بصورت عام، از مباحثی است که بویژه در یکصد سال اخیر، توسط روشنفکران مطرح شده است. روشنفکران ایرانی که در گذشته با اثربیری از اندیشه چپ به مبارزه با دین و ارزش‌های دینی پرداخته‌اند، امروزه با غلبه مدرنیته و سکولاریسم بر فضای روشنفکری ایرانی، نقطه عزیمت خود را در مواجهه با دین، اندیشه لیبرال دموکراسی قرار داده و با استفاده از برخی اندیشه‌های فلسفی غرب، به نقد دین، دینداری، حاکمیت دینی و جایگاه دین در زندگی اجتماعی انسان‌ها می‌پردازد. در این شماره از ردیه، بخشی از ادعاهای آقای مصطفی ملکیان در تحلیل نسبت میان دین و نظام اسلامی با انسان پرداخته شده است. نویسنده با روش توصیفی-تحلیل، در پاسخ به این مغالطه که «چون دین

برای خدمت به انسان آمده، پس دین باید فدای انسان شود، نه انسان فدای دین»، ضمن تأیید خادمیت دین برای انسان، بر این نکته تأکید می‌کند که نسبت خادمیت میان دین و انسان، نسبتی دو سویه است و بر این اساس، انسان نیز باید حافظ و نگهبان دین و جریان دینداری در جامعه باشد. علاوه بر این نویسنده در پاسخ به این شبهه ملکیان که «امام خمینی با طرح گزاره حفظ نظام از اوجب واجبات است، قدرت سیاسی را به مثابه بتی در کنار خداوند نشانده و خواهان فدا شدن دین، عرفان و اخلاق به پای قدرت سیاسی است»، ضمن رد وجود چنین گزاره‌ای در بیانات حضرت امام خمینی، در تبیین مقصود از «ضرورت حفظ نظام» در دیگر بیانات ایشان، تأکید می‌کند که مراد، نظام سیاسی مبتنی بر مبانی، ارزش‌ها و احکام اسلامی است، نه نظام سیاسی تهی شده از آن.

شبهات ذیل شبهه اصلی:

- فدا شدن دین برای انسان یا فدا شدن انسان برای دین
- تعامل یا رابطه یک سویه میان دین و انسان
- بی‌نیازی انسان از دین
- رابطه حکومت اسلامی و دین

پیشگفتار

اخيراً کليپی از آقای مصطفی ملکيان در فضای مجازی به صورتی وسیع منتشر شده که وی در آن مطالبی را درباره نسبت دین و انسان مطرح کرده است. مطالب وی دو محور اصلی دارد: محور نخست اینکه «دین و اخلاق برای خدمت به انسان آمده و در حقیقت، انسان مخدوم و دین و اخلاق خادم انسان است، بنابراین فداکاری انسان برای دین بی معنا است؛ بلکه باید دین، فدای انسان شود، نه انسان فدای دین» و محور دوم، مطلبی درباره این جمله منسوب به حضرت امام خمینی قدس سره الشریف است که فرموده اند: «حفظ نظام جمهوری اسلامی از اوجب واجبات است». ملکيان در تحلیل سخن امام خمینی بیان می کند که این حکم، نوعی بت سازی از قدرت سیاسی در کنار خداوند است؛ به این معنا که گوینده (حضرت امام) بتی به نام قدرت سیاسی را در کنار خداوند قرار داده و

می‌گوید همه چیز باید فدای قدرت سیاسی شود، حتی
دین، عرفان و اخلاق!

البته بحث‌ها و مناقشه‌ها درباره نسبت دین و
انسان و نیز نسبت دین و قدرت سیاسی در اندیشه
امام خمینی، چیزی جدید نیست و در گفتمان
روشنفکری دهه هفتاد به این سو، از جمله نظرات
عبدالکریم سروش و دیگران ریشه دارد.

در اینجا هدف، رد ساده‌انگارانه این مناقشات
نیست؛ بلکه هدف، تحلیل دقیق مسئله و
نتیجه‌گیری‌های معرفتی و عملی مترتب بر آن است.
برای بررسی و تحلیل دقیق ادعاهای آقای ملکیان لازم
است پرسش‌هایی مطرح و کاویده شود: آیا در سخن
ملکیان، صورت مسئله به گونه‌ای درست مطرح شده
است؟ اگر پاسخ منفی است، مغالطه نهفته در سخن
وی چیست و اگر صورت مسئله به شکل صحیحی
مطرح شده است، آیا نتیجه‌گیری وی از آن نیز درست
است و اگر نتیجه‌گیری او درست نیست، نتیجه منطقی
سخن وی چه خواهد بود؟

مسئله اول

آیا دین برای خدمت به انسان آمده است یا انسان برای خدمت به دین است؟

پیش از بررسی و تحلیل این مسئله، بهتر است اصطلاحات کلیدی بحث تعریف شود و برای مخاطبان روشن گردد که وقتی از انسان، دین و فدا شدن یکی برای دیگری، سخن گفته می‌شود، مقصود گوینده دقیقاً چیست.

تعریف دین، یکی از اساسی‌ترین مباحث دین‌پژوهی معاصر است که حل بسیاری از مسائل دین‌شناختی، بر آن متوقف است. هرکدام از ما ممکن است در ذهن خود فهمی و شناختی اجمالی از دین داشته باشیم که ممکن است در مقام دینداری، کافی به نظر برسد، اما در مقام دین‌شناسی و مباحثه علمی، کافی نباشد. گاهی ریشه اختلاف نظر و اشتباه درباره یک موضوع، در تعریف آن موضوع است و وقتی تعریف

موضوع، منقح می‌شود، اختلافات هم رفع می‌شود. بنابراین این در مباحث علمی باید ابتدا موضوع، منقح شود و پس از تنقیح موضوع، درباره احکام آن سخن مباحثه ادامه یابد. علامه طباطبایی قدس سره دین را نوعی «سبک و شیوه زندگی» معرفی می‌کند. بنابراین از دید ایشان، دین حق، یعنی سبک زندگی صحیح و دین باطل، یعنی سبک زندگی باطل و نادرست. برخی دین را اراده تشریعی خداوند معرفی کرده‌اند. خداوند با اراده تکوینی خود این جهان را آفریده و با اراده تشریعی (قانونگذاری) خود می‌خواهد انسان را هدایت و سعادت‌مند کند. استاد شهید مطهری در برخی از کتاب‌های خود مانند مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، دین را به مثابه مکتب دانسته‌اند. منظور از مکتب در کلام شهید، یک تئوری و طرح جامع، هماهنگ و منسجم است که هدف اصلی آن کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی روش‌ها، باید‌ها، و نباید‌ها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها برای همه افراد باشد. از دید شهید مطهری، هردین و مکتبی دو بخش دارد: جهان‌بینی و ایدئولوژی. جهان‌بینی به نوع

برداشت و دیدگاهی که یک مکتب درباره جهان هستی، و از جمله هستی انسان، ارائه می‌کند گفته می‌شود که به شناخت انسان مربوط می‌شود؛ در حالی که مقصود از ایدئولوژی، برنامه عملی و دستورالعمل آن مکتب برای سامان دادن حیات مادی و معنوی انسان بر اساس جهان‌بینی و در جهت تحقق اهداف آن مکتب است. البته گاهی دین گفته می‌شود، ولی مقصود گوینده، دینداری است؛ چنانکه در بسیاری از متون جامعه‌شناسی، مقصود از دین، دینداری موجود در جامعه است.

وقتی گفته می‌شود انسان، مقصود چیست؟ شاید پرسش عجیبی به نظر برسد؛ اما در تعریف انسان هم اختلاف نظرهایی جدی، گسترده و عمیق، به‌ویژه میان مکاتب بشری و مکاتب الهی وجود دارد. وجه دیگر این است که آیا در مقام تعریف، باید پرسید انسان چیست یا باید سؤال کرد که انسان کیست؟ آیا انسان همین موجود مادی است؟ یعنی آیا انسان در پوست، گوشت و استخوان خلاصه می‌شود، چنانکه آقای ملکیان در بسیاری از نوشته‌های خود دغدغه همین انسان را دارد، یا انسان علاوه بر این سه، بُعد دیگری هم دارد که آن بُعد محسوس نیست، اما موجود و متعالی است.

اجمالاً می‌دانیم مکاتب فلسفی مادی، انسان را نوعی حیوان می‌دانند که در برخی از جهات، از دیگر حیوانات، پیچیده‌تر است، اما به چیزی به نام روح و بُعد متعالی و الهی برای انسان قائل نیستند؛ اما ادیان الهی، به ویژه دین اسلام، انسان را موجودی دو بُعدی و دو ساحتی می‌دانند. انسان از یک جهت، مادی است و از عالم ماده منشأ گرفته و از جهتی، معنوی و الهی است؛ زیرا روح الهی در او دمیده شده است. طبیعی است که هر کدام از مکاتب بشری و الهی بر اساس تعریفی که از واقعیت و حقیقت وجود انسان دارند، برای او شأنی و جایگاهی در عالم ترسیم می‌کنند و مسئولیت‌هایی در نظر می‌گیرند. نگرش هر مکتب به ماهیت و هویت انسان، اساس نگرش آن، به نیازها، دردها، درمان‌ها، حقوق، تکالیف، مسئولیت‌ها و محدودیت‌ها و در یک جمله، سعادت و شقاوت او است. بنابراین وقتی از انسان سخن می‌گوییم، نخست باید روشن شود که انسان چه موجودی است و مسیر زندگی او به چه سمتی قرار دارد؟ از کدام انسان سخن می‌گوییم؟ از انسان پیامبران یا از انسان مکاتب مادی؟

پرسش سوم درباره معنا و مقصود از فدا شدن است. وقتی گفته می‌شود «دین باید فدای انسان

شود یا انسان فدای دین؟»، مقصود چیست؟ برای این تعبیر هم می‌توان معانی متعددی در نظر گرفت. گاهی گفته می‌شود «فداشدن انسان برای دین» و مقصود آن است که انسان برای اقامه دین، یعنی حفظ کتاب مقدس و اجرای احکام آن در جامعه، کشته شود. گاهی مقصود از فدا شدن، یعنی آنکه انسان نیازها و خواسته‌های خود را در برابر خواسته‌ها و انتظاراتی که دین، از انسان خواسته، فدا کند. گاهی هم ممکن است از فدا شدن / کردن انسان در برابر دین، کشتن برخی از انسان‌ها به حکم دین، مقصود باشد. در هر حال ابتدا باید روشن کنیم که از «فدای دین شدن» منظور چیست؟

با توجه به آنچه گفته شد، در اینجا بنا را بر این می‌گذاریم که مقصود آقای ملکیان از دین، همان دین الهی و طرح کلی، منسجم و هماهنگی است که خداوند متعال برای تنظیم حیات مادی و معنوی انسان‌ها طراحی و بر پیامبران نازل کرده است. همچنین مقصود وی از انسان هم، همان موجود دو ساحتی و دو بعدی است که حیاتش در حیات مادی دنیایی خلاصه نمی‌شود و تا ابدیت امتداد دارد و مقصودش از فداشدن هم، کشتن و کشته شدن در راه اقامه دین

است. اکنون با این مقدمه به تحلیل انگاره مطرح شده در سخن وی می‌پردازیم.

سخن آقای ملکیان دو بخش دارد. در بخش اول وی اعتقاد دارد که «دین برای خدمت به انسان‌ها آمده است و انسان خادم دین نیست، بلکه مخدوم دین است» در بخش دوم مدعی است که «دین باید فدای انسان شود، نه انسان فدای دین!». این اعتقاد که «دین برای خدمت به انسان‌ها آمده است»، فی‌نفسه مطلبی درست و منطقی است. اساساً فلسفه بعثت و هدف همه پیامبران الهی هدایت و سعادت انسان بوده است. هدف اصلی دین، هدایت و سعادت انسان است و گستره این هدایت و سعادت هم، تمام حیات بشر را در بر می‌گیرد؛ به‌ویژه آن‌که انسان موجودی جاودانه است و حیاتی بی‌پایان دارد. بنابراین گستره هدایت و سعادت انسان، به دنیای فانی محدود نیست، بلکه شامل حیات جاودان او هم می‌شود. بخش کوچک‌تر و نازل‌تر هدایت دین، به این دنیا مربوط است و بخش اعظم آن، به آخرت و حیات ابدی انسان اختصاص دارد.

پس در این حقیقت، که دین برای خدمت به انسان‌ها نازل شده است، هیچ تردیدی نیست.

همچنین باید افزود که دین، به عنوان شریعت و هدایت الهی، بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند به بشر عطا فرموده است. خداوند نعمت‌های بسیاری به ما داده است، نعمت‌هایی که گستره‌شان بسیار وسیع است، اما هیچ‌یک به اندازه دین حائز اهمیت نیست. خداوند متعال در قرآن کریم نعمت رسالت پیامبر و انزال دین را نعمتی بزرگ و موجب امتنان الهی بر انسان‌ها معرفی کرده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾: خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری برانگیخت که از جنس خود آنها و از نوع بشر است؛ تا آیات پروردگار را بر آنها بخواند و (دیگر این که) آنان را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

انسان در این دنیا، هرنفسی که می‌کشد، هرلقمه‌ای که می‌خورد و هرحرکتی که می‌کند، در سایه نعمت‌های الهی است؛ اما بزرگ‌ترین این نعمت‌ها، نعمت هدایت نبوی است؛ چرا؟ چون نعمت‌های دنیایی، مربوط و متعلق به این دوروزه زندگی دنیا است و به زودی نابود و

فراموش می‌شود؛ اما انسان علاوه بر حیات موقت دنیا، حیاتی ابدی هم در پیش دارد و برای آن حیات، نیازهای بزرگی دارد که مستلزم در اختیار داشتن، نعمت‌هایی بزرگ است. از سوی دیگر چون انسان باید حیات جاودان و سعادت ابدی خود را با اراده و انتخاب آگاهانه خود بسازد، بزرگ‌ترین و تنها هادی او، دین الهی است؛ دینی که به ما می‌فهماند در عالم وجود چه خبر است؟ چگونه باید عمل کنیم؟ و برکاتش جاودانه است.

حتی نعمت‌های دنیوی نیز وجهی از ارزش‌شان از آن رو است که خادم جاودانگی ما هستند، یعنی به ما کمک می‌کنند تا در پرتو بهره‌مندی از آنها، نیرو گرفته و برای آخرت کار کنیم. یکی از عارفان می‌فرمود: «آدم باید نان دنیا بخورد و کار آخرت بکند!» دین توجه ما را (البته در حد خودش، یعنی وسیله و مقدمه بودن برای آخرت) به دنیا نیز جلب می‌کند، اما نگاه اصلی و چشم‌انداز نهائی‌اش به حیات آخرت معطوف است. دین، دنیا را بستری برای ساخت آخرت و مقدمه‌ای برای زیستن در حیات جاودان می‌داند. هدف دین همواره آن است که انسان‌ها را به بهترین وجه ممکن به سعادت جاودان برساند.

بنابراین، در این سخن که دین، برای خدمت به

انسان آمده، تردیدی نیست. انبیای الهی چه قدر زحمت کشیدند و تلاش کرده‌اند و از دست همان انسان‌هایی که برای رهایی شان آمده بودند، چه خون دل‌ها خوردند و چه رنج‌هایی کشیدند. این، مسئله‌ای کاملاً درست و مسلم است.

مغالطه دوگانه «دین فدای انسان یا انسان فدای دین»

لیکن می‌توان گفت که در طرح این دوگانه، یعنی «دین فدایی انسان است یا انسان فدایی دین؟»، از جهتی مغالطه‌ای صورت گرفته و حاوی نوعی نگرش غلط و گمراه کننده است. بله، اگر مسئله را با دقت بیش‌تری شکافته و تحلیل شود، شاید بتوان آن را بر پایه‌ای منطقی استوار کرد. اما این دوگانه وقتی با ابهام و اجمال مطرح می‌شود، معمولاً مغالطه‌ای در آن نهفته است که باید شناسایی و تبیین شود.

در اینجا برای وضوح بهتر مطلب، باید مثال‌هایی زده شود تا نسبت دین و انسان، بهتر و بیش‌تر روشن شود. بعنوان مثال می‌توان از تحلیل نسبت میان انسان و وطنش یاری گرفت. همین پرسشی که در سخن آقای ملکیان درباره نسبت دین و انسان مطرح شده را می‌توان درباره نسبت انسان و وطنش

مطرح نمود. می‌توان پرسید: «آیا وطن برای خدمت به انسان قرار داده شده یا انسان برای خدمت به وطن؟» اساساً وطن و سرزمین برای چیست؟ جز این است که وطن برای آنکه زیستگاه امن انسان باشد، جایی که انسان در آن زندگی کند، آسایش داشته باشد، کار کند و تلاش کند؟! پس وطن به انسان خدمت می‌کند و در این شکی نیست. اما آیا شرایطی وجود ندارد که لازم شود انسان‌هایی جان خود را فدای وطن خود کنند؟! یقیناً چنین شرایطی در تاریخ زندگی بشر وجود داشته و وجود دارد و خواهد داشت. اگر وطن برای خدمت به انسان وجود دارد، پس چرا بسیاری از انسان‌ها، با آگاهی، اراده و افتخار جان خود را فدای وطن می‌کنند؟

وقتی مسئله با دقت نگریسته شود، به وضوح روشن است که میان انسان و وطنش رابطه‌ای دوسویه وجود دارد. حتی اگر به تک‌تک اموری که خادم انسان هستند، با دقت تحلیلی بنگریم (اموری مانند امنیت، بهداشت، آزادی) همه رابطه‌ای تعاملی با انسان دارند و می‌توان این پرسش را درباره آنها مطرح کرد. امنیت برای انسان و خادم انسان است یا انسان خادم امنیت است؟ بهداشت برای خدمت به انسان به وجود آمده است یا انسان برای خدمت به بهداشت؟

یقیناً در اینجا تعامل و ارتباط متقابلی میان انسان و آن امور وجود دارد؛ یعنی وطن به انسان خدمت می‌کند، اما انسان نیز باید آباد کننده و محافظ وطن خود باشد. اگر انسان محافظ وطن خود نباشد و شرایط لازم برای حفاظت از آن را فراهم نکند، این چیزی که به او خدمت می‌کند، از دست خواهد رفت و ممکن است نه خادم و نه مخدومی باقی نماند.

نکته دیگر اینکه در اینجا، گاهی «انسان» به عنوان یک «شخص» دیده می‌شود و گاهی به عنوان «نوع» یا جمع و نسل‌های متوالی انسانی. همان‌طور که وطن حافظ انسان است، انسان نیز باید حافظ وطن باشد و اگر از آن محافظت نکند، این سرمایه نابود خواهد شد. ممکن است کسی بگوید اگر فرد انسانی، به عنوان یک «شخص»، خود را فدای وطن کند تا وطن برای خودش باقی بماند، آن انسان دیگر وجود نخواهد داشت تا وطن به او خدمت کند! آری این شبهه در چنین فرضی ممکن است مطرح شود، اما اگر همین فرد انسانی، خود را برای امنیت و آسایش نوع انسان‌هایی که در وطن زندگی می‌کنند، فدا کند، فدا شدنش، منطقی و حکیمانه است؛ یعنی او جان‌ش را فدا می‌کند تا دیگر انسان‌های موجود در آن وطن و نیز انسان‌هایی که

در آینده در آن وطن به دنیا می‌آیند، بتوانند در آسایش زندگی کنند.

اگر در آغاز جنگ تحمیلی هشت ساله، برای مردم ایران، مسئله این‌گونه مطرح می‌شد که «وطن برای خدمت به من است، نه من برای خدمت به وطن!»، آیا امثال شهید همت، شهید خرازی، شهید باکری، شهید بابایی و دیگران به آن شکل شکوهمند، در راه حفظ کشور فداکاری می‌کردند؟! آیا آن حماسه‌های عظیم را می‌آفریدند؟! اگر این‌گونه پارادوکسیکال فکر می‌کردند، چه اتفاقی برای کشور و ملت ایران افتاده بود؟!

مسئله اساسی این است که تمام چیزهایی که اصالتاً برای خدمت به انسان هستند، با انسان‌ها رابطه تعاملی دارند و انسان‌ها در برابر آن امور، مسئولیت دارند و باید حافظ و نگهبان آنها باشند. اگر این کار را نکنند، آن سرمایه‌ها می‌سوزد و از بین می‌رود، یا دستکم اثرش بسیار محدود می‌شود.

رابطه دوسویه و تعاملی دین و انسان

دین نیز مانند امنیت، وطن و بهداشت، بلکه مهم‌تر و کلیدی‌تر است. دین خادم انسان است و مخاطبش انسان است؛ اما دین، دارای خصوصیات

است که آن را از برخی دیگر عوامل خدمت‌رسان به انسان، مانند وطن، متمایز می‌کند. مثلاً وطن، تغییر نمی‌کند؛ اگر دشمنی بخواهد آن را تصرف کند و انسان بتواند آن را از دست دشمن بازپس بگیرد، بخش زیادی از رسالتش را انجام داده است. یا ممکن است آثار سوئی از بیرون، مانند ریزگردها، وارد کشور شود و مردم باید برای جلوگیری از آن تلاش کنند تا در سرزمین خود راحت زندگی کنند؛ اما دین، از جنس معنا است و جنبه فیزیکی ندارد. این جهت معنایی، دایره فعالیت انسان را در مورد آن گسترده‌تر و وسیع‌تر می‌کند. انسان از یک طرف، مخاطب دین است و باید دین را دریافت کند، یعنی باید دین را بفهمد و گاهی برای فهم آن، لازم است عمق‌پیمایی کند. پس انسان اولاً باید در مقام فهم دین تلاش کند و گاهی دستکم کسانی باید در زمینه فهم و تفسیر دین جهاد علمی وسیعی انجام دهند.

از طرف دیگر، ترویج و تبلیغ دین به عهده خود انسان‌ها است؛ چون، همان‌طور که دین خادم انسان است، انسان نیز باید خادم خودش را به دیگران برساند و دایره خدمت دین را گسترش دهد. در اینجا، انسان در خدمت تبلیغ دین درمی‌آید، کما اینکه در حوزه علوم هم همین کار را می‌کنند. اما این «در خدمت

دین آمدن» یعنی چه؟ یعنی انسان دین شناسی دیندار در خدمت انسان‌های دیگری درآید که مخاطب دین هستند و خطاب دین را به آنان برساند و دین را به آنان بفهماند؛ همان کاری که علمای دین انجام می‌دهند.

از طرف دیگر اموری وجود دارد که به دینداری انسان‌ها یا جریان تبلیغ دین در جامعه انسانی، آسیب می‌زند: انحرافات فکری، تصویرسازی‌های غلط از دین، تعبیرهای نادرست از دین و مانند آن. وظیفه هرانسان دیندار و آگاهی، دستکم وظیفه عالمان دینی است که در این زمینه تلاش کنند و مجاهدت‌های لازم برای صیانت از دین را به انجام رسانند. گاهی حرکت‌هایی پیش می‌آید که دین را نابود می‌کند، نابودی نه به معنای برداشتن دین، بلکه وارونه کردن معارف، آموزه‌ها و ارزش‌های دین.

چرا حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام مجبور شد آن شهادت را بپذیرد و آن صحنه را بیافریند؟ علت آن بود که امویان دینی را که در حقیقت خادم انسان است، با تفسیر و عمل معاویه و نگاه رفتاری که دستگاه اموی حاکم کرده بود، در نظام سیاسی یزیدی، به «پوستین وارونه» تبدیل کرده بودند. دین به ضد خودش تبدیل شده بود. دینی که برای عدالت آمده بود، وسیله‌ای

برای توجیه ظلم، ستم و مفساد اجتماعی شده بود. دین ابزاری شده بود که ظواهر را حفظ می‌کرد (مردم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، ...) اما در جهت ضد اهدافش، یعنی سعادت و هدایت بشر و در جهت منافع سیاسی و اقتصادی گروهی خاص (امویان) به کار گرفته می‌شد.

مرحوم علامه طباطبایی در گفتگو با پروفیسور هنری کوربن می‌گوید: «شما وقتی کتاب‌های شیعه را نگاه می‌کنید، می‌بینید که اکثر متون روایی و احکام فقهی ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است، ولی از امام حسین علیه السلام کم‌تر سخنی می‌بینید و از امام حسن علیه السلام از آن هم کمتر.» (با آنکه این دو بزرگوار هم امام بودند و هم صحابه رسول خدا و فرزندان امام علی علیهما السلام و بصورت طبیعی باید از آنان فقه، تفسیر و معارف بسیار بیشتری نسبت به ائمه دیگر به ما رسیده باشد.) چرا اینگونه است؟ علامه خود در پاسخ به این ابهام می‌فرماید: «آن سازمان سیاسی، آن نظام اجتماعی و آن فرهنگ‌سازی، طوری بود که اصلاً دیگر کسی سراغ منبع سرشار معرفتی اهل بیت علیهم السلام نمی‌رفت. دیگر کسی نمی‌آمد تا از کانون نورافشانی دینی، تعالیم دینی را بگیرد؛ چون معاویه

تعالیم دینی را مشخص کرده بود و دین وارونه شده بود. ابزار بیان و خطاب و تبلیغ دین از دست امام حسن و امام حسین گرفته شده بود؛ نه به این معنا که مأموری در خانه آن دو امام گذاشته بودند تا کسی به آنان مراجعه نکند، بلکه بدتر از آن کرده بودند. نگرش و فرهنگ جامعه را چنان عوض کرده بودند که هیچ‌کس حرف امام حسن و امام حسین را نمی‌شنید و حتی نمی‌خواست بشنود! البته ادامه این روند برای اسلام، به مثابه دین خاتم و بزرگ‌ترین سرمایه سعادت جاودانی بشر، بسیار خطرناک و آسیب‌زا بود. بنابراین امام حسین علیه السلام برای آنکه بتواند جلوی این حرکت انحرافی را بگیرد و فضایی بیافریند که دستکم صدایش را مردم بشنوند، صدای دین را مردم بشنوند، مجبور شد ذائقه و وجدان اجتماعی را تکان دهد، و برای تغییر وجدان اجتماعی، جز این راهی نبود که خون بدهد، فدا شود و عزیزانش نیز فدا شوند، تا این مسیر دوباره زنده شود، تا دوباره اقبال به دین و گرایش به شنیدن پیام دین پدید آید.

به دنبال این فداکاری بود که فضای فکری و انگیزشی جامعه اسلامی تغییرات بزرگی پیدا کرد؛ به طوری که وقتی امام صادق علیه السلام مکتب فکری خود را باز

کرد و درس داد، آن همه علمای بزرگ به سراغش آمدند و وقتی امام رضا علیه السلام به نیشابور آمد، طبق برخی آمارها، حدود دویست هزار نفر سرا پا گوش به صحبت‌های ایشان گوش سپردند.

پس «فدا شدن در راه دین»، به معنای فدا شدن در محافظت از چند برگه کاغذ یا سخن شفاهی نیست، آنگونه که برخی تصور می‌کنند؛ بلکه در حقیقت، «فدا شدن در راه بزرگترین خدمت به انسان‌ها» است. همان‌طور که اگر پزشکان متعهد و مسئولیت‌پذیری در دوران کرونا، جان‌شان را فدا کردند، آیا فدای «پزشکی و بهداشت» شدند؟! نه. آنان فدای «انسان‌های بیماری شدند که اگر فداکاری و جان‌فشانی آن پزشکان مدافع سلامت نبود، چه بسا شماری بسیار بیش‌تری از آن انسان‌ها بر اثر ویروس کرونا از بین رفته بودند. بنابراین حتی اگر قدری هم در قالب نگاه اومانستی به این مساله بنگریم، رابطه انسان و دین، رابطه «من»- «آن» نیست؛ بلکه رابطه من و من حقیقی-ام است و فدا شدن در این زمینه، سرانجام فدا شدن منِ شخصی برای منِ نوعی به شمار می‌رود.

مغالطه «جزء و کل»

در سخن امثال آقای ملکیان، خواسته یا ناخواسته، مغالطه ظریف دیگری هم به طور خفی وجود دارد و آن مغالطه جزء و کل است. توضیح اینکه وقتی از خاستگاه منطقی گفته می‌شود «دین برای انسان و خادم انسان است»، نگاه، نگاهی کل نگر است، یعنی منظور کلیت و تمامیت دین است. منظور آن نیست که فقط یک گزاره یا یک دستورالعمل خاص برای خدمت به انسان آمده است؛ بلکه مراد تمام مجموعه دین است که برای هدایت و سعادت انسان آمده است؛ البته تا زمانی که مورد دستکاری و تحریف بشری قرار نگیرد. اما در طرف مقابل، وقتی می‌گوییم «انسان فدای دین می‌شود»، مقصود آن نیست که تمام انسان‌ها فدای دین شوند؛ چون اگر تمام انسان‌ها فدای دین شوند، دیگر دین برای چه کسی باقی می‌ماند؟! این هرگز مطرح نشده است.

سخن این است که در شرایطی خاص، افرادی خاص، در موقعیت‌هایی خاص، خود را فدای دین می‌کنند، همان‌طور که درباره وطن نیز همین‌طور است. وطن، همیشه خادم انسان است، اما گاهی شرایطی پیش می‌آید که از سوی دشمنان به آن تعرض می‌شود و عده‌ای باید برای دفاع از آن بروند و جانفشانی

کنند؛ حال اگر همه بخواهند برای وطن کشته شوند، دیگر وطن برای چه کسی باقی می ماند؟!

بنابراین، در یک طرف (دینی که باید فدای آن شد)، نگاه به کلیت دین است؛ اما در طرف مقابل (انسانی که باید فدای دین شود)، «فدا شدن» مربوط به «جزء»، یعنی شمار اندکی از انسان ها است، یعنی فقط افرادی خاص، در شرایطی خاص، که غالباً داوطلبانه برای یاری دین به پا می خیزند و جان بر سر پیمان خود با خدا می گذارند. فداکاری این شهیدان، برای تحصیل خیر و صلاح کل بشریت است و این امری، کاملاً معقول و درست است. انسان ها در تمام امور زندگی خود همین طور هستند. حتی اگر کسی برای محافظت از اموال خود از دستبرد دزدان و راهزنان، کشته شود، کسی او را ملامت نمی کند، بلکه همه برای او دل می سوزانند و شجاعتش را تحسین می کنند. در دوران کرونا، پزشکان و پرستارانی فدا شدند؛ آنان در حقیقت فدای هم نوعان خود شدند، نه فدای انتزاعی دستورالعمل های پزشکی و بهداشتی!

نقد برداشت های فیزیکالیستی و مادی گرایانه

برخی از افراد، تحت تأثیر مبانی اومانیستی و فیزیکالیستی، انسان را موجودی مادی می دانند؛ به

عبارتی اورادر «پوست، گوشت، خون و استخوان» خلاصه می‌کنند. در این نگاه، انسان، ذاتی معنوی و جاودانه ندارد و بنابراین، «خدمت دین به انسان» تنها در حوزه دنیوی تفسیر می‌شود. چنانکه برخی از روان‌شناسان دین، با نگاه ابرزای به دین، دین را مایه ایجاد آرامش و معنا در زندگی انسان معرفی کرده و در محدوده نیازها و تحولات روان‌شناختی انسان به آن می‌پردازند یا برخی از جامعه‌شناسان دین، دین را موجب انسجام اجتماعی معرفی می‌کنند، اما به بُعد قدسی و فرامادی دین توجه نداشته و چه بسا آن را نفی می‌کنند.

این نگاه، نگاهی ناقص است. انسان، هم جسم دارد و هم روح؛ هم نیازهای مادی دارد و هم نیازهای معنوی و جاودانه. دین، به تمام این ابعاد وجود انسان خدمت می‌کند و اگر گاهی ایجاب کند که برای حفظ این خدمت بزرگ و بی‌بدیل، جانی فدا شود، این فداکاری، عین خدمت به انسان‌ها آن هم در گستره جاودانگی و فراتر از مقیاسهای مادی است.

خدمات پیدا و پنهان دین

ممکن است کسی بگوید: «من نمی‌خواهم دین به من خدمت کند؛ پس چرا باید فدای دین شوم؟» این استدلال نیز از جهاتی محل خدشه است؛ زیرا اولاً

فدای دین شدن، معمولا با آگاهی، اراده و انتخاب فرد همراه است و کسی به زور و اجبار فدای دین نمی‌شود. ثانیاً دین، مانند بهداشت یا امنیت، نظامی عمومی و فرانهادی اجتماعی است که به صورت پیدا و پنهان، مستقیم و غیرمستقیم و خواسته یا ناخواسته در خدمت انسان و جامعه انسانی است. مثلاً ممکن است کسی نخواهد واکسن بزند، اما جامعه، نه به خاطر خود «واکسن»، یا منحصرأ سلامت آن شخص، بلکه به خاطر در خطر بودن «سلامت عمومی» او را به زدن واکسن مجبور کند. همین طور ممکن است کسی بگوید «من به خدمت رسانی دین نیازی ندارم»، اما در این زمینه مسئولیت اجتماعی دارد و چه بسا جامعه برای حفظ حقوق اخلاقی و معنوی دیگر انسان‌ها، او را به رعایت برخی از امور دینی مجبور کند.

چنانکه گفته شد در اصل پذیرش دین و فداکاری برای آن، تحمیل و اجبار وجود ندارد؛ اما صیانت از نظام دینی، که ضامن سعادت عمومی است، وظیفه همگانی است. کسی را نمی‌توان وادار کرد تا خود را فدای دین کند؛ اما از آنجا که حضور دین در عرصه اجتماعی و سیاسی همواره موجب و موجد ارزش‌های زیادی است که برای همه انسان‌ها، ارزش محسوب می‌شود (مانند

حفظ میهن، امنیت ملی، عزت و شرافت ملی، (...)، تبیین این ارزش‌ها و فراتر از آن اهمیت وجود و حضور دین برای حفظ آن ارزش‌ها، می‌تواند زمینه‌ای را فراهم سازد که همان فرد بیگانه از دین هم، با عقلانیت، آگاهی و ایمان، در شرایط لازم خود را فدای برخی از جنبه‌های عمومی‌تر دین کند. البته این فداگری برای خود شخص هم ثمرات جاودان دارد و این طور نیست که یک نفر در راه دین و ارزش‌های متعالی دین (مانند عزتمندی و ظلم‌ستیزی) فدا و فانی شود و فقط دیگران بهره‌مند شوند؛ چنانکه فداشدن فرد مؤمن برای دین موجب بخشش گناهان و ارتقای مقام معنوی او است و فضیلتی بالاتر از فضیلت شهادت در راه خدا وجود ندارد و برای فرد بیگانه از دین نیز موجب بر جای ماندن نام نیک، رهایی از ننگ، عار و خواری وطن‌فروشی و دفاع نکردن از وطن است و افتخار بازماندگان او نیز قلمداد می‌شود.

مسئله دوم

«حفظ نظام» در میان تفسیر درست و نادرست

نکته دیگری که در سخنان آقای ملکیان مطرح شده، جایگاه «حفظ نظام اسلامی» است. آقای ملکیان و پیش از وی برخی از روشنفکران و نیروهای سیاسی دگراندیش، گاهی این عبارت امام خمینی قدس سره را به شکلی تفسیر می‌کنند که گویی نظر ایشان بر این بوده که جمهوری اسلامی، حتی با فداکردن تمامیت اخلاق و دین هم، باید همچنان حفظ شود و نتیجه می‌گیرند که این نظر امام علیه الرحمه نوعی «ماکیاولیسم دینی» یا به تعبیر ملکیان، بت‌سازی از قدرت سیاسی در کنار خداوند است!

در نقد سخن آقای ملکیان گفتنی است که اولاً وی و امثال ایشان سخن امام خمینی را بصورت کامل و دقیق بیان نمی‌کنند؛ بلکه قطعه‌ای از کلام ایشان را بریده و

مبنای تفاسیر و تحلیل‌های خود قرار می‌دهند که علاوه بر خطای روشی، خطای اخلاقی نیز هست. مجموعه آثار امام خمینی نشان می‌دهد جمله «حفظ نظام از اوجب واجبات است» در بیان یا نوشته‌ای از حضرت امام وجود ندارد. تعبیر «اوجب واجبات» در دو مورد از گفته‌ها و نگاشته‌های امام خمینی آمده که اساساً ربطی به موضوع نظام و جمهوری اسلامی ندارد؛ یکی در کتاب جنود عقل و جهل، که ایشان تهذیب نفس را از بزرگ‌ترین مهمات و اوجب واجبات عقلیه معرفی می‌کنند و دیگری در سخنی که فرموده‌اند «اهتمام به امور مسلمین از اوجب واجبات است». البته در برخی از سخنان ایشان مضامینی نزدیک به مضمون جمله معروف و چه بسا تحریف شده، وجود دارد که توجه به قبل و بعد آن، نشان می‌دهد برداشت ملکیان اساساً اشتباه و اتهام زدن به حضرت امام خمینی است. حضرت امام قدس سره در روز اول فروردین ۱۳۶۲ و در دیدار با مسؤولان کشور و پس بیان مشکلاتی که در کشور وجود دارد و دشمن در صدد است از آن مشکلات و اختلافات علیه کشور و نظام اسلامی سوءاستفاده کند، می‌فرمایند: «امروز ما از روزهای قبل بیش‌تر احتیاج به همبستگی داریم. امروز ما مواجه

با همه قدرت‌ها هستیم و آنها در خارج و داخل دارند طرح‌ریزی می‌کنند برای اینکه این انقلاب را بشکنند و این نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی را شکست بدهند و نابود کنند و این یک تکلیف الهی است برای همه که اهم تکلیف‌هایی است که خدا دارد؛ یعنی حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر - ولو امام عصر باشد - اهمیتش بیش‌تر است، برای اینکه امام عصر هم خودش را فدا می‌کند برای اسلام. همه انبیا از صدر عالم تا حالا که آمدند برای کلمه حق و برای دین خدا مجاهده کردند و خودشان را فدا کردند ... همه برای حفظ اسلام است. اسلام یک ودیعه الهی است ... و حفظ این بر همه واجب عینی است.» مطالعه و بررسی کامل سخن امام خمینی و جملات قبل و بعد آن جمله معروف نشان می‌دهد که مقصود امام از حفظ نظام در حقیقت حفظ اسلام است که امروز در جمهوری اسلامی تبلور یافته است، نه خصوص حفظ نظام سیاسی و قدرت سیاسی. بنابراین هم نسبتی که آقای ملکیان و امثال ایشان به امام خمینی می‌دهند، تا حدی دور از واقعیت است و هم تفسیر آنان از کلام حضرت امام، نادرست و بی‌اساس است؛ چراکه با توجه به مجموع سخنان ایشان در همان سخنرانی و سخنرانی‌ها و نگاشته‌های

دیگر ایشان مشخص می‌شود که وقتی حضرت امام ره می‌فرمایند: «حفظ نظام جمهوری اسلامی اهمیتش از حفظ جان امام زمان هم بالاتر است، منظور ایشان، حفظ «نظام اسلامی» است؛ یعنی نظامی مردمی، مبتنی بر دین، عدالت، توحید، امر به معروف و نهی از منکر، نه هر نظام سیاسی که برچسب اسلامی خورده باشد. علاوه بر آنکه این حکم را در نسبت به احکام عملی فرعی دیگر است، نه در نسبت نظام با اساس دین و اعتقادات دینی و این سخن امام، منطقی عقلانی و معتبر دارد. به عبارت دیگر مقصود امام آن است که در میان واجبات فرعی دینی، حفظ نظام جمهوری اسلامی از همه واجب‌تر و مهم‌تر است و باید بیش از هرچیزی به آن اهتمام داشت؛ چراکه در حال حاضر جمهوری اسلامی، تنها نظامی است که در جهان پرچم اسلام را برافراشته و با صدای رسا و اراده پولادین ملت ایران به دنبال احیای احکام و ارزش‌های اسلامی است و همه قدرت‌های مادی و استکباری عالم به دنبال نابودی آن هستند تا از این طریق نام و یاد اسلام و ارزش‌های اسلامی را نابود سازند.

ولایت فقیه نیز برای «اجرای امر الهی» و ارزش‌های عالیه دینی است، نه برای حفظ قدرت سیاسی بما هو

قدرت سیاسی. اگر ولایت فقیه بخواهد دین و امر الهی را نادیده بگیرد، اساساً مشروعیتی ندارد. ولایت مطلقه فقیه هم در چارچوب اصول کلان و حاکمه اعتقادی و ایمانی، در شرع و عقل مقبول است.

از طرف دیگر اگر «حفظ نظام» را بخواهیم مبتنی بر نگاه حضرت امام «قده» تعریف کنیم، حفظ نظام، یعنی حفظ اصالت، ارکان و ارزش‌های اصیل اسلامی و جلوگیری از انحراف آن؛ نه صرفاً حفظ پوسته بیرونی آن.

دیگر اینکه در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوِلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودِي بِالْوِلَايَةِ...»؛ یعنی اسلام بر پایه اصولی استوار است و اگر آن اصول حفظ نشوند، کل ساختمان فرو می‌ریزد. در این روایت شریفه مسئله ولایت و زمامداری جامعه اسلامی، جایگاهی برتر، محوری‌تر و اساسی‌تر دارد، چرا که صیانت دهنده نظام از انواع اعوجاجات و انحرافات اساسی است.

این مسئله در روایات شیعی با مثال کشتی و ناخدا و مسافران آن نیز توضیح داده شده است. اگر مسافران همه چیزشان درست باشد، نماز بخوانند، روزه بگیرند،

مناسبات اخلاقی خوبی داشته باشند، ولی ناخدا ناوارد
یا نابکار باشد و کشتی را به سمت گرداب ببرد، کشتی با
همه مسافران‌ش غرق خواهد شد و به مقصد نخواهد
رسید. پس حفظ نظام سیاسی و «ناخدا»، یعنی حفظ
ولایت، برای نجات همه ضروری است و نسبت به دیگر
احکام فرعی، از همه مهم‌تر است.

جمع‌بندی: رابطه تعاملی، نه تقابلی

بنابراین، دوگانه «دین فدای انسان یا انسان فدای دین»، دوگانه‌ای کاذب است. رابطه دین و انسان، رابطه‌ای تعاملی است. نتیجه مباحث این شد که:

- دین برای خدمت به انسان آمده است.

- انسان مسئول حفظ، ترویج و صیانت از دین است.

- فداکاری در راه دین، در واقع، فداکاری در راه انسانیت واقعی و تحقق حقیقت وجودی انسان است.

- حفظ نظام، یعنی حفظ اصول و ارزش‌های نظام دینی و مردمی، نه صرفاً حفظ ساختارهای سیاسی بی‌روح و بی‌معنا.

از این رو نگاه امثال آقای ملکیان به دین، انسان، نظام اسلامی و روابط متقابل میان آن‌ها، نگاهی سطحی

و بدون عمق است؛ در حالی که نگاه دین و عالمان دینی، مانند حضرت امام خمینی قدس سره الشریف به انسان، نه مادی‌گرا و نه ماکیاولیستی است، بلکه نگاهی عمیق و متوازن است. اسلام هم به انسان احترام می‌گذارد و هم به دین؛ چون می‌داند: انسان بدون دین، گمراه است و دین بدون انسان، بی‌معنا!

شماره‌های پیشین ردّیه:

- ردّیه ۱: تزاحم اختیارات رئیس جمهور و ولی فقیه.
- ردّیه ۲: عزاداری و بررسی روایات نهی از آن.
- ردّیه ۳: اتهام جواز خشونت با اسرا در اسلام.
- ردّیه ۴: اسلام منهای روحانیت و روحانیت منهای سیاست.
- ردّیه ۵: مشروعیت مقاومت.
- ردّیه ۶: دو دولت برای فلسطین.
- ردّیه ۷: قیام‌ها و حکومت‌های پیش از ظهور.
- ردّیه ۸: حجاب و مسأله الزام به آن در حکومت اسلامی.
- ردّیه ۹: معاویه و اسلام اموی در تقابل با اسلام نبوی.
- ردّیه ۱۰: حماسه ایرانیان و دوگانه ملت - امت.
- ردّیه ۱۱: مقاومت یا سازش در مواجهه با دشمن